

فصل ۶

ادبیات حماسی

درس دوازدهم:

کاوه دادخواه / گنج حکمت (کاردانی)

درس سیزدهم:

درس آزاد

درس چهاردهم:

حملة حیدری / شعرخوانی (وطن)

درس دوازدهم: کاوه دادخواه

نوع ادبی: حماسی / قالب: شعر(مثنوی) / محتوا: قیام کاوه آهنگر و فریدون علیه ظلم و ستم ضحاک ماردوش / شاهنامه: فردوسی

۱. اساطیر* جمع اسطوره؛ افسانه‌ها و داستان‌های خدایان و پهلوانان ملل قدیم / ۲. چهره: مجاز از شخصیت / ۳. کاوه آهنگر: شخصیتی اسطوره‌ای و پهلوانی در شاهنامه که قیامی ملی-مردمی را به کمک فریدون و مردم علیه ضحاک پی‌ریزی کرد. / ۴. چرمین: چرمی / ۵. درفش*: پرچم، بیرق

در داستان‌های حماسی ایران و اساطیر^۱ باستان، چهره^۲ انقلابی کاوه آهنگر^۳ بی‌نظیر است و پیش‌بند چرمین^۴ او که بر نیزه کرد و مردم را به اتحاد و جنبش فراخواند، درفش^۵ بود انقلابی که بر ضد پادشاه وقت، ضحاک، برافراشت. درفش که پشتیبان آن، دل‌درمند و بازوی مردم رنج‌کشیده و بی‌پناه بود.

آزیه و دستور: نوع ترکیب «پیش‌بند چرمین»: وصفی / نقش دستوری «ضحاک» خطا: ۲: بدل / استعاره مکنیه و تشخیص: پشتیبانی کردن دل و بازوی مردم از درفش کاویانی /

۱. ضحاک: معرب اژدی‌دهاک، نماد خوی شیطانی و زشتی و بدی / ۲. معرب: عربی شده / ۳. مظهر: نشان، جلوه‌گاه / ۴. خوی: اخلاق، ویژگی / ۵. اوستا: کتاب مقدس ایرانیان باستان و زرتشتیان، قدیمی‌ترین متن‌های موجود به یکی از زبان‌های ایرانی / ۶. پوزه: گرداگرد دهان چهارپایان / ۷. دیوزاد: از دیو زاده شده / ۸. مایه: باعث، موجب / ۹. فتنه: آشوب، فساد / ۱۰. فساد: فتنه، خرابی، نابودی / ۱۱. ابلیس: شیطان، اهریمن / ۱۲. مرداس: نام پدر ضحاک / ۱۳. پاک‌دین: کسی که دین و آیینی درست دارد، خداشناس، دیندار (منظور زرتشتی است) / ۱۴. از پادرمی آورد: نابود می‌کند، می‌کشد (کنایه) / ۱۵. خوالیگر*: آشپز / ۱۶. چالاک: چابک، زرنگ / ۱۷. خورش: خورشت، خوراک، غذا / ۱۸. مار: مظهر اهریمن

ضحاک^۱، معرب^۲ اژدی‌دهاک (اژدها)، در داستان‌های ایرانی، مظهر^۳ خوی^۴ شیطانی است و زشتی و بدی؛ در اوستا^۵ موجودی است «سه پوزه^۶ سه سر^۷ شش چشم»، دیوزاد^۷ و مایه^۸ آسیب‌آدمیان و فتنه^۹ و فساد^{۱۰}. به روایت فردوسی، ضحاک بارها فریب ابلیس^{۱۱} را می‌خورد؛ بدین معنی که ابلیس با موافقت او، پدرش، مرداس^{۱۲} را که مردی پاک‌دین^{۱۳} بود، از پا درمی‌آورد^{۱۴} تا ضحاک به پادشاهی برسد. سپس در لباس خوالیگری^{۱۵} چالاک^{۱۶}، خورش‌هایی^{۱۷} حیوانی به او می‌خوراند و خوی بد را در او می‌پرورد؛ سپس بر اثر بوسه زدن ابلیس بر دوش ضحاک، دو مار^{۱۸} از دو کتف او می‌روید و مایه رنج وی می‌شود.

دستور: نقش دستوری: «وی» جمله آخر: مضاف‌الیه - «ابلیس با موافقت او، پدرش، مرداس را که مردی پاک‌دین بود، از پا درمی‌آورد»: به ترتیب: مفعول، بدل (توجه: این عبارت یک جمله مرکب است که «که» حرف ربط وابسته‌ساز، «مردی پاک‌دین بود» جمله پیرو (وابسته) و بقیه عبارت، جمله پایه (هسته) هستند. / نوع واوها در «مظهر خوی شیطانی است و زشتی و بدی»: هر دو عطف / نوع ترکیب «موجودی دیوزاد»: وصفی

۱. فرزانه: دانشمند، دانا، خردمند / ۲. تسکین: ساکت کردن، آرام کردن / ۳. کهتران: کوچک‌تران، زیردستان (که: کوچک) / ۴. مهترزادگان: بزرگان، بزرگ‌زادگان، اشراف (مه: بزرگ) / ۵. دیوان: دفتر، دربار، دولت / ۶. جان کسی را گرفتن: کنایه از کشتن / ۷. خورشگر: آشپز، خوالیگر / ۸. تجسم: تصویر ذهنی از یک چیز / ۹. بیداد: ظلم، ستم، بی‌عدالتی (مقابل عدل و داد) / ۱۰. منش: خوی، سرشت، اخلاق / ۱۱. خبیث: پلید، ناپاک /

پزشکان فرزانه^۱ از عهده^۲ علاج بر نمی‌آیند تا بار دیگر ابلیس خود را به صورت پزشکی درمی‌آورد و به نزد ضحاک می‌رود و به او می‌گوید: «راه درمان این درد و آرام کردن ماران، سیر داشتن آن‌ها با مغز سر آدمیان است.» ضحاک نیز چنین می‌کند و برای تسکین^۲ درد خود به این کار می‌پردازد. به این ترتیب که هر شب دو مرد را از کهتران^۳ یا مهترزادگان^۴ به دیوان^۵ او می‌برند و جان‌شان را می‌گیرند^۶ و خورشگر^۷، مغز سر آنان را بیرون می‌آورد و به مارها می‌خوراند تا درد ضحاک اندکی آرامش یابد. در اساطیر ایران، مار مظهري است از اهریمن و در اینجا نیز بر دوش ضحاک می‌روید که تجسمی^۸ است از خوهای اهریمنی و بیداد^۹ و منش^{۱۰} خبیث^{۱۱}.

(۱) جنگی: جنگجو، صفت بیانی از نوع نسبی (۲) قصد او می کنند: قصد کشتن او را می کنند، اقدام به کشتن او می کنند. / ۳) گرز: کوبال، وسیله جنگی قدیمی که از چوب یا آهن می ساختند و سر آن گرد یا بیضی شکل بوده است. / ۴) از پا درمی آورد: نابود می کند، می کشد (کنایه) / ۵) برخود می پیچد: دچار درد و رنج می شود، مضطرب و پریشان می شود. (کنایه) / ۶) موبدان*: روحانیان زردشتی، مجازاً دانشمندان، دانایان / ۷) تعبیر: تفسیر، توضیح / ۸) زبونی: بیچارگی، بدبختی / ۹) بدمنش: بدسرشت، بداخلاق / ۱۰) فریدون: پسر آبتین که از نژاد جمشید بود. او با کمک کاوه آهنگر ضحاک ماردهوش را شکست داد و به بند کشید و پادشاه ایران و جهان شد / ۱۱) می زاید: زاده می شود، متولد می شود / ۱۲) برمایه: نام گاوِ مهربان که فریدون با شیر او پرورده شد ولی ضحاک او را بخاطر اینکه فریدون از شیر او پرورش یافته، کشت / ۱۳) آبتین: نام پدر فریدون، پادشاه پیشدادی است. وی به وسیله سربازان ضحاک گرفتار و کشته شد و مغز سرش را خوراک ماران ضحاک کردند / ۱۴) ناگزیر: ناچار / ۱۵) گریزان: گریزنده، در حال فرار / ۱۶) فرانک: همسر آبتین و مادر فریدون پادشاه پیشدادی ایران / ۱۷) پاک دین: دارای دین و آیین پاک، منظور دین زرتشتی است

پادشاه ستمگر شبی در خواب می بیند سه تن مرد جنگی^۱ قصد او می کنند^۲ و یکی از آنان او را به ضرب گرز^۳ از پا درمی آورد^۴ ... وی از بیم برخود می پیچد^۵ و فریاد زنان از خواب می پرد. ناچار موبدان^۶ و خردمندان را به مشورت می خواند و خواب خود را حکایت می کند و تعبیر^۷ آن را از ایشان می خواهد. آنان از بیم خشم او تا سه روز چیزی نمی گویند. سرانجام، یکی از ایشان می گوید که زبونی^۸ ضحاک به دست کسی انجام خواهد شد که هنوز از مادر نزاده است. همین اشاره کافی است که پادشاه بدمنش^۹ به جست و جوی چنین نوزادی فرمان دهد. اما در این ایام، فریدون^{۱۰} از مادر می زاید^{۱۱} و از گاوِ به نام «برمایه»^{۱۲} شیر می نوشد و در غاری پرورش می یابد. پدر او، آبتین^{۱۳} که ناگزیر^{۱۴} از بیم ضحاک ترسان و گریزان^{۱۵} است، روزی گرفتار می شود و مغز سرش را به ماران می دهند. مادر فریدون، فرانک^{۱۶}، پسر را به البرز کوه می برد و به دست مردی پاک دین^{۱۷} می سپرد.

آرایه و دستور: تلمیح: تولد و نوزادی فریدون یادآور داستان حضرت موسی (ع) و فرعون دارد. پرورش یافتن فریدون در غار یادآور داستان حضرت ابراهیم (ع) است. / نقش دستوری: فریاد زنان از خواب برمی خیزد: قید – «پدر او، آبتین که ناگزیر از بیم ضحاک ترسان و گریزان است، روزی گرفتار می شود.» به ترتیب: بدل، قید، مسند، قید، مسند – «مادر فریدون، فرانک پسر را به البرز کوه می برد.» بدل، مضاف الیه (کوه البرز) /

(۱) نهانگاه: مخفیگاه / ۲) می بالد: رشد می کند، بزرگ می شود / ۳) جفا: ظلم و ستم / ۴) عزم: اراده، قصد / ۵) چشم به راه: منتظر (کنایه) / ۶) کاوه: آهنگری که فریدون با کمک او بر ضحاک چیره شد. پیش بند چرمین وی اولین درفش (پرچم) ایران بوده است. / ۷) فرو دست: زیر دست، ضعیف، بیچاره / ۸) سرو کار داشتن با چیزی: مشغول بودن با آن، در ارتباط بودن با آن، کنایه (سرو کارش با آهن بوده: شغلش آهنگری بوده است، کنایه) / ۹) نوید بخش: بشارت دهنده، مژده رسان / ۱۰) بهروزی: خوشبختی، سعادت.

ضحاک که به نهانگاه^۱ پیشین نوزاد پی می برد، به آنجا می رود؛ گاو برمایه و همه چهارپایان را می کشد و خانه آبتین را به آتش می کشد؛ اما پسر به خواست خداوند بزرگ می بالد^۲ و نیرو می گیرد و سرانجام، نام و نشان خود را از مادر می پرسد و چون از پادشاهی ضحاک و جفاهای^۳ او آگاه می شود، عزم^۴ می کند که از وی انتقام گیرد. از این رو در انتظار فرصتی مناسب چشم به راه^۵ آینده است. این فرصت گران بها را کاوه^۶ فراهم می آورد؛ یعنی یکی از مردم فرو دست^۷ و پاک دین که سرو کارش با آهن است^۸ و رنج و زحمت؛ اما پایان بخش شب تیره^۹ ستم می شود و نوید بخش^{۱۰} پیروزی و بهروزی^{۱۱}.

آرایه و دستور: تشبیه: شب تیره ستم (ستم به شب تیره) /

۱. بیدادپیشه: ظالم، ستمگر / ۲. تاریکی: نماد ظلم و خفقان / ۳. چیرگی: غلبه، تسلط / ۴. ایمن: سالم، در امان / ۵. روزهای سیاه: روزهای پر از ظلم و ستم یا ایام بدبختی و نکبت‌بار، کنایه / ۶. گویاتر: واضح‌تر، آشکارتر / ۷. بها: ارزش، قیمت /

در محیطی که پادشاه بیدادپیشه^۱ ماردوش به وجود آورده بود، تاریکی^۲ و ظلم بر همه جا چیرگی^۳ داشت و کسی ایمن^۴ نمی‌توانست زیست. فردوسی تصویری از آن روزهای سیاه^۵ را هر چه گویاتر^۶ نشان داده است؛ روزگاری که کاوه و هزاران تن دیگر را ناگزیر به بهای^۷ جان خویش به نافرمانی و قیام برانگیخت:

مفهوم: نشان دادن فضای پر از ظلم و اختناق حکومت ضحاک

آرایه و دستور: پارادوکس (متناقض‌نما): روزهای سیاه / نقش دستوری: «تصویری» خط دوم: مفعول – «هرچه گویاتر»: قید – «ناگزیر»: قید / نوع ترکیب: «پادشاه بیدادپیشه ماردوش»: دو ترکیب وصفی (پادشاه بیدادپیشه، پادشاه ماردوش) /

۱. شهریار: پادشاه، حاکم (بر تخت شد شهریار: پادشاه شد). / ۲. انجمن: جمع و گروه، مجلس و مجمع (انجمن شدن: جمع شدن، گرد آمدن) (بر او سالیان انجمن شد هزار: او هزار سال حکومت کرد، کنایه)

۱. چو ضحاک بر تخت شد شهریار^۱ / ۲. بر او سالیان انجمن^۲ شد هزار

معنی: وقتی ضحاک به پادشاهی رسید، حکومتش هزار سال طول کشید.

مفهوم: اشاره به عمر و حکومت بسیار طولانی ضحاک

آرایه: تکرار: شد / مراعات نظیر: تخت، شهریار / تشخیص: گردآمدن سالها! / نوع زمینه حماسه: خرق عادت

۱. کردار: رفتار، راه و رسم (بن ماضی + ار) / ۲. فرزندگان: دانایان، حکیمان / ۳. پراکنده شدن کام: حاکم شدن خواسته‌ها، برآورده شدن آرزوها (کنایه) / ۴. دیوانگان: بی‌خردان، اینجا استعاره از افراد نالایق و فاسد (اطرافیان ضحاک)

۲. نهان گشت کردار^۱ فرزندگان^۲ / ۳. پراکنده شد کام^۳ دیوانگان^۴

معنی: راه و رسم انسان‌های خردمند از بین رفت و خواسته‌ها و آرزوهای انسانهای نالایق و فاسد حاکم شد. (جهان مطابق میل انسانهای فاسد شد)

مفهوم: دگرگون شدن ارزش‌ها / تسلط بدی‌ها بر خوبی‌ها / چیرگی بدی

آرایه و دستور: تضاد: فرزندگان، دیوانگان – نهان، پراکنده / نقش دستوری «نهان»: مسند /

۱. هنر*: فضیلت، استعداد، شایستگی، لیاقت / ۲. خوار: پست، بی‌ارزش / ۳. جادویی: جادوگری، فریب / ۴. ارجمند: ارزشمند، باارزش / ۵. گزند: آسیب، رنج، بدی، تجاوز و تعدی به حقوق مردم، مجاز از دروغ و ناراستی /

۳. هنر^۱ خوار^۲ شد، جادویی^۳ ارجمند^۴ [شد] / نهان راستی [شد]، آشکارا گزند^۵ [شد]

معنی: شایستگی و فضیلت بی‌ارزش و دروغ و جادوگری ارزشمند شد. راستی و درستی از بین رفت و دروغ و ناراستی رواج پیدا کرد.

مفهوم: وارونه شدن ارزش‌ها / از بین رفتن خوبی و رواج بدی / تسلط بدی‌ها بر خوبی‌ها

آرایه: تضاد: هنر و جادو؛ خوار و ارجمند؛ نهان و آشکار؛ راستی و گزند /

دستور: تعداد جمله‌ها: ۴ تا / حذف فعل: فعل «شد» از پایان سه جمله حذف شده است. / شیوه عادی مصراع دوم: راستی نهان (شد)، گزند آشکارا (شد) [مصراع اول به شیوه عادی است. / وضعیت واژه «هنر»: گسترش معنایی (هم معنایی قدیمش را حفظ کرده و هم معنای جدید گرفته)

۱. برآمد: گذشت، سپری شد / ۲. اژدها: ماری افسانه‌ای با جثه‌ای بزرگ که بالها و چنگهای قوی دارد و از دهانش آتش خارج می‌شود. [اینجا استعاره از ضحاک] / ۳. تنگی: سختی و دشواری (فراز کشیدن: بالا کشیدن، پیش کشیدن، نزدیک کردن) (به تنگی فراز کشید: در سختی و تنگنا انداخت، کنایه)

۴. برآمد^۱ برین روزگار دراز / کشید اژدها^۲ را به تنگی^۳ فراز

معنی: زمان درازی به این شکل (ظلم و ستم ضحاک و دگرگونی ارزشها) سپری شد و (این وضع / روزگار) ضحاک اژدهاشکل را در سختی انداخت.

مفهوم: دچار سختی و گرفتاری شدن ضحاک پس از حکومت طولانی / ظلم و ستم پایدار نمی‌ماند.

۱. بُد: بود / ۲. روز و شب: تضاد و مجاز از همیشه، همواره / ۳. فریدون: پسر آبتین که از نژاد جمشید بود. او با کمک کاوه آهنگر ضحاک ماردوش را شکست داد و به بند کشید / ۴. گشادی: می‌گشاد(ماضی استمراری) (گشادن دولب: کنایه از سخن گفتن)

۵. چنان بُد که ضحاک را روز و شب^۲ به نام فریدون^۳ گشادی دو لب^۴

معنی: طوری شده بود که ضحاک همیشه نام فریدون را تکرار می‌کرد (طوری شده بود که فریدون از ذهن ضحاک بیرون نمی‌رفت)
مفهوم: ترس و وحشت زیاد ضحاک از فریدون

آرایه و دستور: تضاد: روز و شب – فریدون و ضحاک / جناس: شب و لب / اغراق: ضحاک شب و روز یکسره نام فریدون را بر لب داشت. / نوع «را»: رای نهادی که زاید است؛ البته فک اضافه هم می‌توان گرفت: «چنان شده بود که دو لب ضحاک روز و شب به نام فریدون گشوده می‌شد»؛ در صورت اول(رای نهادی) نهاد، ضحاک و در صورت دوم، نهاد دولب است. («را»ی نهادی بهتر است. از رای نهادی در آزمون‌ها سوال نمی‌آید.)

۱. مهتران: بزرگان / ۲. پشت راست کردن: قوت گرفتن، تثبیت جایگاه، به دست آوردن اقتدار(کنایه).

۶. ز هر کشوری مهتران^۱ را بخواست که در پادشاهی گند پشت راست^۲

معنی: ضحاک از همه مناطق و کشورها بزرگان را دعوت کرد (تا با مشورت و پشتیبانی آنها) پایه‌های حکومت خود را مستحکم گرداند.
مفهوم: طلب یاری از بزرگان / استوار ساختن حکومت با پشتوانه بزرگان کشور (زمینه ملی و میهنی حماسه)

۱. موبدان*: روحانیان زردشتی، مجازاً دانشمندان، دانایان / ۲. پرهنر: بسیار هنرمند، پرفصیلت / ۳. نامور: معروف، مشهور / ۴. بخردان: خردمندان، عاقلان (پرهنر، نامور، بخردان: ترکیب وصفی مقلوب: بخردان پرهنر نامور) / ۵. مرا در ... دشمن است: برای من در نهانی یک دشمن وجود دارد، رای متممی (منظور از دشمن نهانی فریدون است.) / ۶. این سخن: مصراع اول(دشمن پنهانی داشتن)

۷. از آن پس، چنین گفت با موبدان^۱ که ای پرهنر^۲ نامور^۳ بخردان^۴، ۸. مرا در نهانی یکی دشمن است^۵ که بر بخردان این سخن^۶، روشن است

معنی: پس از آن به بزرگان و دانایان مجلس چنین گفت که: ای خردمندان بافضیلت شناخته شده! من یک دشمن پنهانی دارم که انسان‌های عاقل و هوشمند این موضوع را می‌دانند. (دو بیت موقوف‌المعانی هستند.)
مفهوم: یادآوری دشمن نهانی به مشاوران

آرایه: واج‌آرایی: تکرار صامت «ر» / مراعات نظیر: موبدان، بخردان، پرهنر، باگهر / تضاد: نهان و روشن
دستور: نقش واژه «روشن»: مسند(فعل) «است» در مصراع اول غیراسنادی در معنی «وجود دارد» و در مصراع دوم اسنادی است.

۱. محضر*: استشهدانامه، متنی که ضحاک برای تبرئه خویش به امضای بزرگان حکومت رسانده بود [یکی محضر: یک محضر] / ۲. تخم: بذر، دانه / ۳. سپهبد*: فرمانده و سردار سپاه [کنایه از ضحاک] / ۴. نکشت: نکاشت(تخم نیکی کاشتن: کنایه از نیکی کردن)

۹. یکی محضر^۱ اکنون باید نوشت که جز تخم^۲ نیکی، سپهبد^۳ نکشت^۴

معنی: اکنون لازم است که یک استشهدانامه نوشته شود و در آن اعلام گردد که سردار (ضحاک) جز خیر و خوبی کار دیگری نکرده است!
مفهوم: چاره اندیشی برای نجات ضحاک / نوشتن گواهی دروغ برای نجات ضحاک / ظاهرسازی و فریبکاری
آرایه و دستور: اضافه تشبیهی (تشبیه): نیکی به تخم / مراعات نظیر: تخم و کشتن – محضر و نوشتن / واژه «محضر» با از دست دادن معنای پیشین (استشهدانامه) و پذیرفتن معنای جدید (آستانه، درگاه، حضور و دفترخانه) به دوران بعد منتقل شده است.(تحول معنایی) / زمینه ملی حماسه

۱. بیم: ترس / ۲. راستان: درستکاران، انسان‌های عادل(همان موبدان زردشتی) / ۳. آن کار: منظور امضای استشهدانامه دروغین / ۴. همداستان شدن: کنایه از همراه شدن، اتحاد، توافق /

۱۰. از بیم^۱ سپهبد همه راستان^۲ بدان کار^۳ گشتند همداستان^۴

معنی: همه آن انسانهای بزرگ و عادل از ترس ضحاک موافقت خود را با امضای استشهدانامه دروغین اعلام کردند!
مفهوم: هم‌دستی بزرگان با ضحاک به خاطر ترس /

دستور: شیوه عادی بیت: همه راستان ز بیم سپهبد بدان کار همداستان گشتند. / نقش دستوری «همداستان»: مسند

۱. اژدها: استعاره از ضحاک / ۲. ناگزیر: به ناچار / ۳. برنا: جوان (برنا و پیر: مجاز از همه)

۱۱. بدان محضر اژدها ۱ ناگزیر ۲ گواهی نوشتند برنا ۳ و پیر

معنی: ناچار همه افراد (بزرگان مجلس) استشهادهای ضحاک را تایید و امضا کردند.

مفهوم: تأیید اجباری استشهادهای دروغین به وسیله بزرگان

آرایه و دستور: مراعات نظیر: محضر، گواهی و نوشتند / تضاد: برنا و پیر / واج آرایی: تکرار صامت «ر» و مصوت بلند «ا» / نقش ناگزیر: قید

۱. همان گه: همان موقع / ۲. یکایک: ناگهان / ۳. شاه: منظور ضحاک / ۴. برآمد: بلند شد، به گوش رسید. / ۵. دادخواه: ستمدیده، عدالتخواه (صفت جانشین اسم، منظور کاوه است).

۱۲. هم آنکه ۱ یکایک ۲ ز درگاه شاه ۳ برآمد ۴ خروشیدن دادخواه ۵

معنی: در آن هنگام (در میان همان جلسه) ناگهان فریاد اعتراض آمیز کاوه عدالتخواه از بارگاه شاه بلند شد.

آرایه و دستور: نقش دستوری: «هم آن گه»: قید – «یکایک»: قید – «خروشیدن»: نهاد – «دادخواه»: مضاف الیه (صفت جانشین اسم) / زمینه قهرمانی

۱. ستمدیده: منظور کاوه (چون هفده پسر او را کشته و مغز سر آنها را خوراک مارهای ضحاک کرده بودند و هجدهمی را نیز میخواستند بکشند!) / ۲. بر: کنار، پهلو / ۳. نامداران: بزرگان، افراد مشهور (مرجع ضمیر «ش» در نامدارانش: کاوه)

۱۳. ستم دیده ۱ را پیش او خواندند ۲ بر نامدارانش ۳ بنشانند

معنی: کاوه ستم دیده را به نزد ضحاک فراخواندند (دعوت کردند) و او را در کنار بزرگان دربار نشانند.

مفهوم: فریبکاری / ظاهر سازی /

دستور: نقش دستوری: «ستم دیده»: مفعول – «ش» در نامدارانش: مفعول (او را کنار نامداران نشانند) [«ستم دیده» در اصل صفت بیانی از نوع مفعولی است، اما اینجا جانشین اسم شده و نقش اسم پذیرفته]

۱. مهتر: سرور، بزرگتر (منظور ضحاک) / ۲. دژم: چشمگین [به روی دژم: با عصبانیت] / ۳. برگوی: بگو (فعل امر)

۱۴. بدو گفت مهتر ۱ به روی دژم ۲ که برگوی ۳ تا از که دیدی ستم ۴

معنی: ضحاک با عصبانیت به کاوه گفت که بگو ببینم چه کسی به تو ستم کرده است؟

مفهوم: ریاکاری و عوامفریبی ضحاک

آرایه و دستور: جناس همسان (تام): که (حرف ربط) و که (چه کسی) / نوع ترکیب «روی دژم»: وصفی / شیوه بیان دو مصراع: بلاغی

۱. خروشید: فریاد زد / ۲. دست بر سر زدن از کسی: کنایه از ناراحتی از او / ۳. شاها: ای شاه /

۱۵. خروشید ۱ و زد دست بر سر ۲ ز شاه ۳ که شاها ۴ منم کاوه دادخواه ۵

معنی: کاوه فریاد اعتراض سر داد و از ستمهای شاه اظهار ناراحتی و بدبختی کرد؛ یعنی که، ای پادشاه! من کاوه ستمدیده هستم!

مفهوم: شجاعت / اعتراض / دادخواهی /

آرایه: مراعات نظیر: دست و سر / جناس: بر و سر / تکرار: شاه / زمینه حماسه: قهرمانی

دستور: تعداد جمله های بیت: ۴ جمله / نقش دستوری: «شاه» (دومی): منادا – کاوه: مسند – دادخواه: صفت بیانی («م» در «منم» مخفف فعل اسنادی (من ... هستم) / شیوه عادی بیت: خروشید و ز شاه دست بر سر زد که شاها من کاوه دادخواهم!

۱. بی زیان: بی آزار / ۲. شاه: منظور ضحاک است / ۳. آتش: استعاره از ستم و آزار (آتش بر سر آمدن: کنایه از مورد ظلم شدید واقع شدن) / ۴. آید: همی: می آید / ۵. سر: مجاز از وجود /

۱۶. یکی بی زیان ۱ مرد آهنگر ۲ ز شاه ۳ آتش ۴ آید همی ۵ بر سرم

معنی: من یک مرد آهنگر بی آزار هستم که همواره از خود شاه (ضحاک) ظلم و آزار زیاد می بینم!

مفهوم: بیان ظلم شاه / دادخواهی کاوه از ستم ضحاک

آرایه و دستور: مراعات نظیر: آتش، آهنگر / جناس: بر و سر /

دستور: نوع ترکیب «یکی بی زیان مرد آهنگر»: سه ترکیب وصفی: یکی مرد، مرد آهنگر و بی زیان مرد (ترکیب وصفی مقلوب: مرد بی زیان) / نقش «م» در دو مصراع: در مصراع اول فعل اسنادی (... هستم) و در مصراع دوم مضاف الیه (... سر من) /

۱. گز: در این جا به معنی «یا» / ۲. اژدها پیکر*: در شکل و هیئت اژدها، دارای نقش اژدها / ۳. بیاید: لازم است / ۴. داستان زدن: سخن گفتن، گفتگو کردن / ۵. آوری*: بی گمان، بی تردید، به طور قطع

۱۷. تو شاهی و گز اژدها پیکری ۲؟ بیاید ۳ زدن داستان ۴، آوری ۵

معنی: بی گمان باید گفت و گو و معلوم شود (شفاف سازی شود) که تو شاه هستی یا اژدها؟!

مفهوم: تقاضای بازخواست و محاکمه ضحاک ستمگر / دادخواهی /

آرایه و دستور: تشبیه: شاه به اژدها (اژدها پیکر تشبیه درون واژه ای نیز دارد) / نقش «آوری»: قید -

توجه: این بیت را اکثر منابع به شکل «تو شاه هستی یا به شکل اژدها؟ در هر حال باید حرف بزنی و توضیح دهی!» معنی کرده اند که درست به نظر نمی رسد!

۱. هفت کشور: مجاز از کل جهان؛ ایرانیان قدیم جهان را به هفت کشور تقسیم کرده بودند (هندوستان، عرب، مصر و شام، ایران شهر، روم، ترک، چین و ماچین) / ۲. تو راست: برای توست (رای ممتمی) / ۳. بهر ما: برای ما /

۱۸. اگر هفت کشور به شاهی تو راست ۲ چرا رنج و سختی همه بهر ماست ۳

معنی: اگر (واقعا) تو پادشاه کل جهان هستی، پس چرا همه سختی ها فقط برای ما مردم است؟ نباید این طور باشد! (پرسش انکاری)

مفهوم: بی عدالتی ضحاک / دادخواهی کاوه / بازخواست شاه به وسیله کاوه / افشای چهره اهریمنی

۱. شمار گرفتن*: حساب پس دادن [شماریت با من بیاید گرفت: باید به من حساب پس دهی] / ۲. جهان: مجاز از مردم جهان /

۱۹. شماریت با من بیاید گرفت ۱ بدان تا جهان ۲ ماند اندر شگفت

معنی: لازم است تو (برای کارهای ظالمانه) به من حساب پس دهی؛ تا به وسیله آن (حساب پس دادن تو) مردم جهان شگفت زده شوند!

مفهوم: بازخواست شاه به وسیله کاوه / حساب پس دادن ضحاک ظالم به کاوه مظلوم /

۱. مگر: شاید (قید است) / ۲. شمار: حساب پس دادن / ۳. گیتی: جهان، مجاز از مردم جهان / ۴. چون: چگونه (ضمیر پرسشی)

۲۰. مگر ۱ کز شمار ۲ تو آید پدید که نوبت ز گیتی ۳ به من چون ۴ رسید

معنی: شاید از حساب پس دادن تو معلوم شود که از بین این همه مردم دنیا چگونه نوبت من (فرزند دیگر من) رسیده است؟

مفهوم: مؤاخذه ضحاک به وسیله کاوه /

آرایه و دستور: نقش دستوری: «پدید»: مسند («آید» اینجا فعل اسنادی است) /

۱. که مارانت را: که به مارانت (رای ممتمی)

۲۱. که مارانت را ۱ مغز فرزند من همی داد باید ز هر انجمن

معنی: که باید از میان گروه های مختلف، مغز فرزند مرا به مارانت بدهی! (این بیت با بیت قبلی موقوف المعانی است)

مفهوم: بی عدالتی ضحاک، دادخواهی کاوه / افشای چهره اهریمنی

۱. سپهبد: سردار سپاه، منظور ضحاک / ۲. بنگرید: نگاه کرد، اینجا کنایه از دقت کردن (از مصدر نگرستن) / ۳. شگفت آمدش: برای او شگفت آمد؛ عجیب بود (ضمیر متصل در نقش متمم)

۲۲. سپهبد ۱ به گفتار او بنگرید ۲ شگفت آمدش ۳ کان سخن ها شنید

معنی: ضحاک خوب به سخنان کاوه توجه نمود و وقتی آنها را شنید شگفت زده شد.

مفهوم: تعجب ضحاک (از شجاعت کاوه یا شنیدن سخن حق)

آرایه و دستور: مراعات نظیر: گفتار، سخن، شنید / حس آمیزی: نگرستن به گفتار / نوع ترکیب «آن سخن ها»: وصفی / نقش «سخن ها»: مفعول.

۱. بدو: به او (کاوه) / ۲. باز دادند: پس دادند، برگرداندند / ۳. پیوند: ارتباط، دوستی (پیوند کسی را جستن: به او نزدیک شدن، دلجویی کردن، کنایه)

۲۳. بدو^۱ باز دادند^۲ فرزند او^۳ به خوبی بجستند پیوند^۴ او

معنی: فرزند کاوه را به او برگرداندند و به شایستگی از او دلجویی کردند

مفهوم: کشته نشدن پسر کاوه / دلجویی از کاوه (البته با قصد حيله و فریب)

آرایه و دستور: واج آرایی: تکرار صامت «د، ب» / نوع فعل بجستند: ماضی ساده (جستند) /

۱. کاوه را: به کاوه (رای متممی) / ۲. گوا: گواه، شاهد

۲۴. بفرمود پس کاوه را^۱ پادشا^۲ که باشد بدان محضر اندر گوا^۳

معنی: سپس پادشاه به کاوه دستور داد که به عنوان شاهد آن استشهدنامه را امضا کند.

مفهوم: دعوت از کاوه برای تایید گواهی / تلاش برای مشروعیت دادن به ستمگری / تلاش برای فریب کاوه

آرایه و دستور: مراعات نظیر: محضر، گوا / ویژگی سبکی «دو حرف اضافه برای یک متمم»: به آن محضر اندر /

۱. محضر: استشهدنامه / ۲. سبک*: سریع، شتابان [قید است] / ۳. پیران: مجاز از بزرگان و ستایشگران مجلس ضحاک که حاضر بودند. / ۴. پایمردان دیو*: دستیاران حکومت، توجیه کنندگان حکومت بیداد[دیو]: استعاره از ضحاک – پایمردان دیو منظور همان پیران مجلس هستند که استشهدنامه را امضا کردند] / ۵. دل بریدن: توجه نکردن، اعتنا نکردن، باور نداشتن (دل از ترس بریدن: ترسیدن، کنایه) / ۶. گیهان خدیو*: خدای جهان (گیهان*: گیهان، جهان، گیتی) (دل بریدن از ترس گیهان خدیو: ترسیدن از خدا) / ۷. دوزخ: جهنم / ۸. روی نهادن: کنایه از رفتن / ۹. دل سپردن: کنایه از قبول کردن، پذیرفتن /

۲۵. چو بر خواند کاوه، همه محضرش^۱ سبک^۲ سوی پیران^۳ آن کـشورش

۲۶. خروشید کای پایمردان دیو^۴ بریده دل^۵ از ترس گیهان خدیو^۶

۲۷. همه سوی دوزخ^۷ نهادید روی^۸ سپردید دل^۹ ها به گفتار اوی

معنی: زمانی که کاوه آن استشهدنامه را کامل خواند، فوراً به سوی بزرگان کشور رو کرد و / فریاد برآورد که ای حامیان شاه دیوسیرت! ای کسانی که از آفریدگار جهان نمی‌هراسید، همه شما گناهکار و لایق جهنم هستید؛ زیرا حرف‌های ضحاک را قبول کردید. (کارهای زشت او را تأیید کردید). (سه بیت موقوف المعانی) **مفهوم:** سرزنش اطرافیان ضحاک / خداترس نبودن اطرافیان ضحاک / همدستان ظالمان، شایسته جهنم اند / عاقبت ناگوار پیروی از باطل /

آرایه و دستور: جناس: دیو و خدیو – سوی و روی و اوی / تضاد: دیو و خدیو / نقش دستوری: «پایمردان دیو»: منادا – «سوی»: متمم / نوع ترکیب «پایمردان دیو»: ترکیب اضافی / نوع ترکیب «گیهان خدیو»: ترکیب اضافی (مقلوب (خدیو گیهان / خدای جهان)

۱. نباشم: نمی‌باشم (مضارع اخباری منفی) / ۲. گوا: گواه، شاهد / ۳. بر اندیشم: می‌ترسم (نه بر اندیشم: نمی‌ترسم)

۲۸. نباشم^۱ بدین محضر اندر گوا^۲ نه هرگز بر اندیشم^۳ از پادشا

معنی: من این استشهدنامه را تأیید نمی‌کنم و هرگز از پادشاه (ضحاک) نمی‌ترسم.

مفهوم: امضا نکردن استشهدنامه به وسیله کاوه / آزادی و شجاعت کاوه

آرایه و دستور: زمینه حماسه: قهرمانی / ویژگی سبکی: دو حرف اضافه برای یک متمم (بدین محضر اندر) / نقش «هرگز»: قید /

۱. برجست: پرید، بلند شد / ۲. لرزان بودن: کنایه از شدت خشم / ۳. بدرید: پاره کرد / ۴. بسپرد: لگدمال کرد (سپردن*: پامال کردن و زیر پا گذاشتن)

۲۹. خروشید و برجست^۱ لرزان^۲ از جای بدرید^۳ و بسپرد^۴ محضر به پای

معنی: کاوه فریاد زد و با خشم و عصبانیت از جای خود بلند شد و استشهدنامه را پاره و لگدمال کرد.

مفهوم: شجاعت، خشم و اعتراض شدید کاوه / پاره و لگدمال کردن استشهدنامه / بی‌احترامی به قدرت و اعتبار ضحاک

آرایه و دستور: زمینه حماسه: قهرمانی / جناس ناقص: جای و پای / نقش دستوری «لرزان»: قید / واژه «سپردن» امروزه محذوف و متروک شده است.

۱. شد: رفت (غیراسنادی) / ۲. انجمن گشتن: جمع شدن / ۳. بازارگاه*: جای خرید و فروش، بازار؛ اینجا مجازاً اهل بازار است.

۳۰. چو کاوه برون شد^۱ ز درگاه شاه بر او انجمن گشت^۲ بازارگاه^۳

معنی: وقتی کاوه از بارگاه ضحاک بیرون رفت، اهل بازار دور او جمع شدند.

مفهوم: حمایت بازاریان از کاوه

۱. فریاد خواندن*: فریاد خواستن، طلب یاری کردن، دادخواهی کردن / ۲. جهان: مجاز از مردم جهان یا کشور (جهان را سراسر: سراسر جهان را، رای فک اضافه، البته «سراسر» را قید هم می‌توان دانست) / ۳. داد: اعتراض، داد و فریاد یا عدل و داد (ایهام)

۳۱. همی برخویشد و فریاد خواند^۱ جهان^۲ را سراسر، سوی داد^۳ خواند

معنی: کاوه فریاد می‌زد و کمک می‌خواست و همه مردم دنیا (کشور) را به سوی عدالت و دادگری (اعتراض) فراخواند.

مفهوم: دعوت مردم به اتحاد و دادخواهی / دعوت به اعتراض و مبارزه (زمینه قهرمانی حماسه)

۱. چرم: مجاز از پیش‌بند چرمی / ۲. پشت پای*: روی پا، سینه پا / ۳. بپوشند: می‌پوشانند / ۴. زخم درای*: ضربه پتک؛ درای، در اصل زنگ کاروان است. [درای] امروزه محذوف و متروک شده است] / ۵. همان: نیز، همچنین / ۶. گرد برخاستن: کنایه از حرکت و قیام سریع مردم؛ شور و غوغا

۳۲. از آن چرم^۱، کاهنگران پشت پای^۲ بپوشند^۳ هنگام زخم درای^۴

۳۳. همان^۵ کاوه آن بر سر نیزه کرد همان‌گه ز بازار برخاست گرد^۶

معنی: از آن پیش‌بند چرمی که آهنگران هنگام آهنگری، روی پای خود را می‌پوشانند، / کاوه نیز آن (پیش‌بند چرمی) را بر سر نیزه قرار داد (و بلند کرد) و بلافاصله جنبش و قیام از بازار شروع شد. (دو بیت موقوف المعانی هستند)

مفهوم: برافراشتن پرچم انقلاب / آغاز قیام / حرکت عمومی

آرایه و دستور: مراعات نظیر: چرم، آهنگر، زخم، درای / جناس: گرد و کرد – بر و سر / نوع فعل «بپوشند»: مضارع اخباری (می‌پوشند / می‌پوشانند) /

۱. خروشان: فریادزنان (قید) / ۲. همی رفت: می‌رفت / ۳. یزدان: خدا (یزدان پرست: خداپرست) / ۴. هوا: میل، خواهش، آرزو (هوای کسی کردن: کنایه از خواهان کسی بودن، آرزوی کسی را داشتن) / ۵. فریدون: از شاهان ایرانی، نماد دادگری و نیکی / ۶. بند: ریسمان، طناب، مجاز از سلطه و اسارت / ۷. ضحاک: پادشاه ایرانی، نماد اهریمن و بیداد (دل از... بیرون کردن: کنایه از نافرمانی و سرپیچی) (دل مجاز از فکر و خاطر و اندیشه)

۳۴. خروشان^۱ همی رفت^۲ نیزه به دست که ای نامداران یزدان^۳ پرست،

۳۵. کسی کاو هوای^۴ فریدون^۵ کند دل از بند^۶ ضحاک^۷ بیرون کند

معنی: کاوه فریادزنان و نیزه به دست پیش می‌رفت (و می‌گفت) ای بزرگان خداپرست / کسی که خواهان فریدون است، از فرمان ضحاک سرپیچی می‌کند و از او اطاعت نمی‌کند. (موقوف المعانی)

مفهوم: دعوت مردم به قیام / برای رسیدن به حق باید از باطل دوری کرد. / دیو چو بیرون رود فرشته درآید.

آرایه و دستور: نقش دستوری: خروشان: قید – نیزه به دست: قید – نامداران: منادا – هوا: مفعول – دل: مفعول – یزدان پرست: صفت بیانی از نوع فاعلی (در اصل یزدان پرستنده بوده)

۱. بپوید: بدوید، برخیزید، حرکت کنید / ۲. مهتر: بزرگ‌تر، پادشاه، منظور ضحاک / ۳. آهرمن: اهریمن، شیطان / ۴. جهان آفرین: کنایه از خدا / ۵. به دل: با تمام وجود، قلباً (جهان آفرین را به دل، دشمن است: به دل دشمن جهان آفرین است: رای فک اضافه)

۳۶. بپوید^۱ کاین مهتر^۲ آهرمن^۳ است جهان آفرین^۴ را به دل^۵، دشمن است

معنی: حرکت کنید که این پادشاه (ضحاک) شیطان صفت است و با تمام وجود دشمن خداوند جهان آفرین است.

مفهوم: دعوت مردم به قیام / افشای فریبکاری و ظاهرسازی ضحاک / تقابل اهریمن و خدا

آرایه و دستور: تضاد: اهریمن و جهان آفرین / تشبیه: این مهتر، آهرمن است / واج آرای: تکرار مصوت بلند «ا» / نقش «به دل»: قید

۱. پیش اندرون: در پیش، جلوجل / ۲. گرد: پهلوان (مرد گرد: کاوه) / ۳. نه خرد: بزرگ

۳۷. همی رفت پیش اندرون^۱ مرد گرد^۲ سپاهی بر او انجمن شد، نه خرد^۳

معنی: مرد پهلوان و شجاع (کاوه) پیشاپیش مردم حرکت می کرد و گروه بزرگی دور او جمع شدند.

مفهوم: اتحاد مردم به رهبری کاوه / همراهی مردم با کاوه

آرایه و دستور: جناس: گرد و خرد / واج آرای: «ن» - «د» / نقش دستوری «نه خرد»: صفت بیانی (سپاهی نه خرد) / زمینه حماسه: مطابق آزمون نهایی خرداد ۱۴۰۳ در این بیت هر دو زمینه ملی و قهرمانی حماسه وجود دارد!!

۱. بدانست: می دانست (مضارع اخباری) / ۲. خود: کاوه / ۳. کافریدون: که فریدون / ۴. سر اندر کشیدن: سر را پایین انداختن، کنایه از پیش گرفتن راه، حرکت کردن، بدون درنگ رفتن / ۵. راست: مستقیم (قید)

۳۸. بدانست^۱ خود^۲ کافریدون^۳ کجاست سراندر کشید^۴ و همی رفت راست^۵

معنی: کاوه خود می دانست که مخفیگاه فریدون کجاست؛ حرکت کرد و مستقیم به سوی فریدون رفت.

مفهوم: اطلاع کاوه از مخفیگاه فریدون / رفتن کاوه به طرف فریدون

۱. درگاه: بارگاه، آستانه، پیشگاه / ۲. سالار: سردار، فرمانده (سالار نو: سردار جدید، پادشاه جوان (منظور فریدون) / ۳. بدیدندش: او را دیدند (رای مفعولی) / ۴. غو*: فریاد، بانگ و خروش، غریو

۳۹. بیامد به درگاه^۱ سالار نو^۲ بدیدندش^۳ آن جا و برخاست غو^۴

معنی: کاوه به بارگاه سردار جدید (فریدون) آمد و او را آنجا دیدند و با دیدن او (فریدون) بانگ و خروش برخاست.

مفهوم: شادی و هیجان مردم با دیدن فریدون

آرایه و دستور: جناس: نو و غو / واج آرای: تکرار صامت «د» / نقش «ش»: مفعول (او را دیدند)

۱. گیتی: جهان، مجاز از کشور / ۲. آن گونه: شلوغ و متشنج / ۳. جهان: مجاز از اوضاع، شرایط، پادشاهی / ۴. وارونه: واژگون، معکوس، سرنگون (وارونه شدن جهان پیش کسی: کنایه از بدبخت شدن آن کس) / ۵. منزل: مرحله، ایستگاه، جای فرود آمدن (منزل به منزل: مرحله به مرحله) (مثل باد رفتن: کنایه از سریع رفتن) / ۶. سر: مجاز از قصد و فکر (سر پر از کینه داشتن: کنایه از دشمنی و نفرت زیاد) / ۷. دل: مجاز از وجود یا فکر (دل پر از داد داشتن: کنایه از عدالتخواهی)

۴۰. فریدون چو گیتی^۱ بر آن گونه^۲ دید جهان^۳ پیش ضحاک^۴ وارونه^۵ دید

۴۱. همی رفت منزل^۵ به منزل چو باد سری^۶ پر ز کینه، دلی^۷ پر ز داد

معنی: وقتی فریدون کشور را شلوغ و متشنج دید (و) فهمید ضحاک در حال بدبختی و نابودی است، در حالی که فکرش پر از دشمنی و انتقام و وجودش پر از عدالتخواهی بود، به سرعت مرحله به مرحله جلو می رفت. (دو بیت را می توان هم مستقل معنی کرد و هم به صورت موقوف المعانی)

مفهوم: فرارسیدن زمان بدبختی و شکست ضحاک / حرکت فریدون برای نبرد با ضحاک / فریدون به فکر انتقام و برپایی عدالت است

آرایه و دستور: تشبیه: فریدون به باد / اغراق: زیاده روی در سرعت حرکت فریدون / تکرار: منزل، پر، ز / جناس: باد و داد / تضاد: کینه و داد / مراعات نظیر: سر و دل / زمینه حماسه: بیت ۴۱ زمینه قهرمانی دارد / نقش دستوری: «منزل به منزل»: قید - «پُر» (پر ز کینه، پر ز داد): صفت بیانی

۱. اندرون: در (به شهر اندرون: در شهر) / ۲. برنا: جوان / ۳. چه: همچنین، نیز / ۴. دانا: باتجربه (در جنگ دانا بودند: در جنگ تجربه داشتند، جنگیدن بلد بودند، کنایه) / ۵. آفریدون: فریدون / ۶. شدند (هر دو مصراع): رفتند (غیراسنادی) / ۷. نزدیک: نزد، پیش / ۸. بیرون شدند: رفتند، خارج شدند

۴۲. به شهر اندرون^۱ هر که بُرنا^۲ بدند چه^۳ پیران که در جنگ، دانا^۴ بدند

۴۳. سوی لشکر آفریدون^۵ شدند^۶ ز نزدیک^۷ ضحاک بیرون شدند^۸

معنی: همه جوانان شهر و نیز پیرانی که در جنگ مهارت (تجربه) داشتند، از پیش ضحاک رفتند و به لشکر فریدون پیوستند.

مفهوم: بسیج مردم برای حمایت از فریدون و جنگ با ضحاک / جدایی مردم از ضحاک ظالم

آرایه و دستور: تضاد: برنا و پیر / جناس همسان: که (کسی) و که (حرف ربط) / واج آرای: «د» - «ر» / تضاد: فریدون و ضحاک / نقش دستوری «آفریدون»: مضاف الیه / ویژگی سبکی «دو حرف اضافه برای یک متمم»: به شهر اندرون

۱) گرز گاو سر*: گریزی که سر آن شبیه سر گاو بوده است. [دست بردن: کنایه از گرفتن، اقدام به کاری کردن] / ۲) ترگ*: کلاهخود [بزد بر سرش ترگ بشکست خرد: چنان محکم بر سرش کوبید که کلاهخود شکست و خرد شد؛ تضمین] / ۳) سروش*: فرشته پیام آور، فرشته / ۴) خجسته*: فرخنده، مبارک / ۵) در بند کن: زندانی کن / ۶. میان: کمر / ۷) به: در / ۸) بنش ناپدید: بسیار عمیق، کنایه (البته شاید هم اسم چاه باشد!) / ۹) سرنگون: وارونه

فریدون با لشکری از مردم شهر که به یاری اش آمده بودند، به رویارویی با ضحاک آمد و دست به گرز گاو سر^۱ برد و «بزد بر سرش، ترگ^۲ بشکست خرد». «سروش^۳ خجسته^۴ پیام آورد که او را مکش که هنوز زمان مرگش فرانسیده است؛ او را با همین شکستگی به کوه دماوند ببر و همان جا در بند کن^۵. فریدون دو دست و میان^۶ ضحاک را به بندی بست، سپس او را به^۷ کوه دماوند و در غاری که «بنش ناپدید^۸ بود، سرنگون^۹ آویخت.

بررسی ابیات کارگاه متن پژوهی

* تو یک ساعت، چو آفریدون به میدان باش، تا زان پس / به هر جانب که روی آری درفش کاویان بینی» (سنایی)

تحلیل: یک ساعت: مجاز از زمان اندک / آفریدون: فریدون، نماد مبارزه و جهاد / به میدان بودن: کنایه از حضور و تلاش و مقاومت / روی آوردن: کنایه از رفتن / درفش کاویان*: درفش ملی ایران در عهد ساسانی، [نماد پیروزی] (کاویان یا کاویانی*: منسوب به کاوه) (درفش کاویان دیدن: کنایه از کسب پیروزی) / تشبیه: تو به فریدون / آرایه تلمیح: اشاره به داستان فریدون و ضحاک

معنی: تو مدت اندکی مانند فریدون تلاش و مبارزه کن تا پس از آن همواره پیروزی و رستگاری نصیب تو گردد.

مفهوم: پیروزی در گرو تلاش و مبارزه با سختی هاست.

توضیح: آهنگران هنگام کار پیش بند چرمی به کمر می بندند که تا پشت پای آنان را می پوشاند. کاوه هنگام قیام علیه ضحاک چنین پیش بندی را بر سر نیزه کرد و مردم را به شورش فراخواند. فریدون پس از پیروزی بر ضحاک این پیش بند را به فال نیک گرفت و بر آن گوه‌های رنگارنگ آویخت که به پرچم ایران تبدیل شد. «درفش کاویان»، پرچم منسوب به کاوه آهنگر که نماد پیروزی است

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱. در متن درس، هر یک از واژه‌های زیر، در چه معنایی به کار رفته است؟

- هنر فضیلت، استعداد، شایستگی، لیاقت
- محضر استشهدنامه
- درای پتک (در اصل زنگ کاروان)
- منزل مرحله، ایستگاه

۲. در بیت زیر، کلمه «گر» در چه معنایی به کار رفته است؟ یا

«تو شاهی و گر از دهاپیکری
باید زدن داستان، آوری»

۳. واژه‌ها و معنای آنها همیشگی و ماندگار نیستند. ممکن است در گذر زمان، برای هر واژه، یکی از چهار وضعیت زیر پیش آید:

الف) به دلایل سیاسی، فرهنگی، مذهبی یا اجتماعی، از فهرست واژگان حذف شود؛ مانند: «فتراک و برگستان»

ب) با از دست دادن معنای پیشین و پذیرفتن معنای جدید، به دوران بعد منتقل شود؛ مانند: «کثیف و سوگند»

پ) با همان معنای قدیم به حیات خود ادامه دهد؛ مانند: «شادی و خنده»

ت) هم معنای قدیم خود را حفظ کند و هم معنای جدید گیرد؛ مانند: «سپر و یخچال»

■ هر يك از واژه‌های زیر، مشمول کدام وضعیت‌های چهارگانه شده‌اند؟

■ پذیرش: قبول کردن (با همان معنای قدیم به حیات خود ادامه می‌دهد، بدون تغییر)

■ سوفار: دهانۀ تیر (محذوف و متروک شده است)

■ رکاب: حلقه یا استوانه‌ای فلزی در زین اسب و برخی وسایل نقلیه که پا را روی آن می‌گذارند.

(گسترش معنایی: یعنی هم معنای قدیم خود را حفظ کرده و هم معنای جدید گرفته است)

■ شوخ: تحول معنایی: در قدیم به معنی چرک و آلودگی، اما امروزه به معنی بذله‌گو، اهل شوخی

قلمرو ادبی

۱. برای هر یک از ویژگی‌های شعر حماسی، نمونه‌ای از متن درس انتخاب کنید.

■ زمینه ملّی: ز هر کشوری مهتران را بخواست که در پادشاهی کند پشت راست / یکی محضر اکنون ببايد نبشت که جز تخم نیکی سپهد نکشت

■ زمینه قهرمانی: همی رفت منزل به منزل چو باد سری پر ز کینه دلی پر ز داد / بر آن گرزۀ گاوسر دست برد بزد بر سرش ترگ بشکست خرد

۲. بیت پنجم درس را از نظر آرایه‌های ادبی بررسی کنید.

(چنان بُد که ضحاک را روز و شب / به نام فریدون گشادی دو لب)

پاسخ: تضاد: روز و شب / مجاز: روز و شب، مجاز از همیشه / کنایه: گشودن دو لب کنایه از سخن گفتن / جناس: شب و لب / اغراق: نام بردن فریدون در شب و روز / واج‌آرایی: تکرار صامت «ب»

۳. هر یک از واژه‌های مشخص شده، مجاز از چیست؟

چو کاوه برون شد ز درگاه شاه / بر او انجمن گشت بازارگاه مجاز از مردم بازار

از آن چرم، کاهنگران پشت پای / بیوشند هنگام زخمِ درای مجاز از پیش‌بند چرمین

۴. در بیت زیر، «درفش کاویان»، در کدام مفهوم نمادین به کار رفته است؟ نماد پیروزی

«تو یک ساعت، چو افریدون به میدان باش، تا زان پس / به هر جانب که روی آری درفش کاویان بینی» (سنایی)

توضیح: آهنگران هنگام کار پیش‌بند چرمی به کمر می‌بندند که تا پشت پای آنان را می‌پوشاند. کاوه هنگام قیام علیه ضحاک چنین پیش‌بندی را بر سر نیزه کرد و مردم را به شورش فراخواند. فریدون پس از پیروزی بر ضحاک این پیش‌بند را به فال نیک گرفت و بر آن گوهرهای رنگارنگ آویخت که به پرچم ایران تبدیل شد. «درفش کاویان»، پرچم منسوب به کاوه آهنگر که نماد پیروزی است.

قلمرو فکری

۱. معنی و مفهوم بیت بیست و نهم را به نثر روان بنویسید. (۲۹. خروشید و برجست لرزان ز جای / بدرید و بسپرد محضر به پای)

معنی: کاوه فریاد زد و با خشم و عصبانیت از جای خود بلند شد و استشهدان را پاره کرد و زیر پا انداخت.

مفهوم: شجاعت، خشم و اعتراض شدید کاوه / پاره و لگدمال کردن استشهدان به بی‌احترامی به قدرت و اعتبار ضحاک

۲. مارانی را که بر دوش ضحاک رویدند، مظهر چه خصلت‌هایی می‌توان دانست؟

پاسخ: مار در اساطیر ایران مظهری است از اهریمن و در اینجا نیز بر دوش ضحاک می‌روید که تجسمی است از خوی‌های اهریمنی و بیداد و منش خبیث.

۳. انگیزه کاوه در قیام علیه ضحاک چه بوده است؟

پاسخ: انتقام خون ۱۷ فرزندش که ضحاک آنها را کشته بود، نجات فرزند هجدهم و نیز نجات مردم ایران از ظلم و ستم ضحاک.

۴. با توجه به متن درس، «پایمردان دیو»، چه کسانی بودند؟ شخصیت آنها را تحلیل کنید.

«دیو» یعنی ضحاک و «پایمردان دیو» همان دستیاران حکومت ضحاک بودند؛ همان موبدان و مشاورانی که از خدا نمی‌ترسیدند؛ ولی از ترس ضحاک استشهادهانمۀ دروغین را امضا کردند و با این کار ظلم و ستم ضحاک را تأیید کردند و شایسته دوزخ شدند.

گروه‌های مهم املایی

اساطیر و افسانه‌ها - درفش و بیرق - ضحاک معرب اژی‌دهاک - مظهر خوی شیطانی - مرداس پدر ضحاک - خوالیگری چالاک - عهده‌علاج - تسکین درد - کهتران و مهترزادگان - خوهای اهریمنی - منش خبیث - چیرگی و تسلط - کردار فرزنانگان - نام دیوانگان - فضیلت و لیاقت - خوار و ارجمند - به تنگی فراز کشیدن - محضر و استشهادهانمۀ - تبرئه خویش - سپهبد سپاه - بهر ما - ترس گیهان‌خدیو - آهرمن و شیطان - برخاست غو - فتراک و برگستوان - سوفار تیر

درس دوازدهم: گنج حکمت (کاردانی)

روضه خلد: مجد خوافی

۱. زورآزمایی: مبارزه، کشتی / ۲. شهره: مشهور، معروف / ۳. بدر: ماه شب چهاردهم، ماه کامل، نماد کامل بودن؛ اینجا استعاره از انسان تنومند و قوی / ۴. میدان: مجاز از مبارزه / ۵. هلال: ماه نو، نماد نقص؛ اینجا استعاره از انسان لاغر و ضعیف / ۶. بودی: می‌بود (ماضی استمراری به شکل قدیمی) / ۷. رستم: جهان‌پهلوان ایرانی، نماد قدرت و پهلوانی؛ اینجا استعاره از انسان قوی / ۸. دستان: دستها، مجاز از قدرت / ۹. زال: پیر، پیر سپیدمو، استعاره از انسان ضعیف (بدر در میدان او هلالی بودی و رستم به دستان او زالی: توانمند و قوی بود، کنایه)

کشتی‌گیری بود که در زورآزمایی^۱ شهره^۲ بود؛ بدر^۳ در میدان^۴ او هلالی^۵ بودی^۶ و رستم^۷ به دستان^۸ او زالی^۹ [بودی].

معنی: کشتی‌گیری بود که در مبارزه مشهور بود. ماه کامل (انسان تنومند و قوی) در برابر قدرت فراوان او مثل ماه نو (فرد لاغر و ضعیف) ناتوان و رستم (انسان قوی) در برابر قدرت او مانند پیری، ضعیف و ناتوان بود.

مفهوم: توصیف قدرت و زور بازوی پهلوان

آرایه و دستور: سجع: هلالی و زالی / تشبیه: بدر به هلال و رستم به زال / تلمیح: اشاره به شخصیت رستم / ایهام تناسب: «دستان»: «دستها» که حضور دارد و «پدر رستم» که حضور ندارد و با رستم و زال تناسب دارد - «زال»: «پیرزن سپیدموی» که حضور دارد و «پدر رستم» که غایب است و با رستم و دستان تناسب می‌سازد / تضاد: بدر و هلال - رستم و زال (پیر سپیدموی) / مراعات نظیر: رستم، دستان، زال / حذف فعل: «بودی» از آخر عبارت، لفظی

۱. دست بگشادی: دست می‌گشاد، مبارزه می‌کرد، کشتی‌می‌گرفت، کنایه / ۲. گردون: استعاره از آسمان، روزگار / ۳. بربستی: برمی‌بست؛ غلبه می‌کرد، شکست می‌داد، کنایه /

با جوانان چو دست بگشادی^۱ پای گردون پیر^۲ بربستی^۳

معنی: وقتی با جوانان کشتی می‌گرفت، بر تقدیر و سرنوشت غلبه می‌کرد (برخلاف خواست سرنوشت، جوانان را شکست می‌داد!)

مفهوم: زور بازو و قدرت بدنی فراوان / کسی رقیبش نبود؛ حتی تقدیر و سرنوشت

آرایه و دستور: استعاره مکنیه و تشخیص: گردون (به خاطر پیر بودن و داشتن پا) / اغراق: در قدرت پهلوان / تضاد: جوان و پیر - بگشادی و بربستی

۱. الحاح: اصرار، پافشاری کردن / ۲. تفرج: گشت‌وگذار، تماشا، سیر و گردش / ۳. درآمد: وارد شد، ظاهر شد / ۴. نبرد: مبارزه، کشتی (نبرد خواست: حریف طلبید) / ۵. خلق: مردم / ۶. حیران: سرگشته، شگفت‌زده / ۷. زور بازو: مجاز از قدرت بدنی / ۸. کوه: نماد استواری / ۹. بردی: می‌برد (زور بازویی داشت که کوه به هوا بردی: قدرت بدنی بسیار زیادی داشت، بسیار قدرتمند بود، کنایه)

روزی یاران الحاح^۱ کردند و مرا به تفرج^۲ بردند؛ ناگاه مردی از کناره‌ای درآمد^۳ و نبرد^۴ خواست، خلق^۵ در وی حیران^۶ شدند؛ زور بازویی^۷ [داشت] که کوه^۸ به هوا بردی^۹!

معنی: روزی دوستان اصرار کردند و مرا با خود به گردش بردند. ناگهان مردی از گوشه‌ای ظاهر شد و حریف طلبید. مردم با دیدن او شگفت‌زده شدند؛ چون زور بازویش آن قدر زیاد بود که می‌توانست کوه را روی دست بلند کند!

مفهوم: توصیف قدرت بدنی پهلوان جدید

آرایه و دستور: سجع: کردند، بردند / اغراق: در جمله آخر (زور بازویی داشت که کوه را به هوا بردی) / نوع ترکیب «زور بازو»: اضافی / حذف فعل: داشت

۱. نفیر*: صدای بلند، فریاد [نفیر برآمدن: کنایه از تشویق کردن] / ۲. در حال: همان لحظه، فوراً / ۳. دست بر هم زد: کف زد، مسابقه را آغاز کرد، کنایه از هر طرف، نفیراً برآمد. در حال ۲ که آن مرد دست بر هم زد ۳، کشتی گیر پایش بگرفت و سرش بر زمین محکم زد.

معنی: از هر طرف فریاد مردم برای تشویق بلند شد؛ به محض این که آن مرد (کشتی گیر دومی) به نشانه آغاز مسابقه کف زد، کشتی گیر (اولی) پایش را گرفت و سرش را محکم به زمین زد (او را شکست داد).

۱. باب: در، مجازاً به معنی موضوع / ۲. لایق: درخور، شایسته / ۳. فایق*: دارای برتری، مسلط، چیره / ۴. مجرد*: صرف، تنها

گفتم: «علم در همه بابی ۱ لایق ۲ است و عالم در آن باب بر همه فایق ۳ [است]؛ استعداد مجرد ۴، جز حسرت روزگار نیست.»

معنی: گفتم: «علم و دانش در هر موردی شایسته است و دانا در آن مورد، بر همه پیروز می شود. داشتن استعداد تنها، فقط پشیمانی از روزگار را به همراه دارد.»

مفهوم: استعداد به تنهایی کافی نیست / برتری علم و آگاهی بر دیگر چیزها (در کتاب روضه خلد بیان شده که پهلوان اولی علم کشتی می دانست).

آرایه و دستور: مراعات نظیر: دست، پا، سر / سجع و جناس ناهمسان: لایق و فایق / آرایه بین «علم و عالم»: جناس و اشتقاق / حذف: فعل «است»

۱. لاف*: سخنان بی پایه و اساس، دعوی باطل، ادعا (لاف زدن*: خودستایی کردن، ادعای باطل کردن)

زور داری، چون نداری علم کار / لاف ۱ آن نتوان به آسانی زدن

معنی: اگر تنها قدرت داشته باشی، اما دانش کاری را نداشته باشی، نباید به راحتی خودستایی کنی (از خودت تعریف کنی!)

مفهوم: قدرت بدون علم کارساز نیست / علم و آگاهی مهمتر از زور بازو است. / برای موفقیت در هر کاری داشتن علم و دانش مهم است

دستور: تضاد: داری و نداری / نوع ترکیب «علم کار» و «لاف آن»: هر دو اضافی /

گروه های مهم املائی

شهره و مشهور - بدر و هلال - رستم زال - الحاح و اصرار - لایق و فایق - نبرد خواست - حسرت روزگار - سخنان بی پایه و اساس